

جلوه‌هایی نو از داستان لیلی و مجنون در آثار عطار نیشابوری

چکیده

داستان لیلی و مجنون از معدود داستان‌هایی است که بسیار مورد توجه شعرای فارسی زبان قرار گرفته، به نحوی که قریب هفتاد و سه مثنوی با عنوان لیلی و مجنون در ادب فارسی به یادگار مانده است. این تنها بخشی از تأثیرگذاری داستان لیلی و مجنون است. چه بسیار شاعرانی که الفاظ و مضامین عشق لیلی و مجنون را زیور سخن خود ساخته‌اند و معدود شاعرانی نیز یافت می‌شوند که با ابتکار و نوآوری به خلق حوادث و حکایاتی از این عشق جانسوز پرداخته‌اند که در منابع عربی داستان و مثنویهای لیلی و مجنون اثری از آنها یافت نمی‌شود. عطار نیشابوری از جمله شاعران نوآوری است که علاوه بر ذکر الفاظ و مضامین عشق لیلی و مجنون، حکایات و حوادث زیبا و جذابی نیز به لیلی و مجنون نسبت داده است. در این مقاله سعی بر آن است که برخی از آثار عطار نیشابوری را از این جهت مورد بررسی قرار دهیم.

واژه‌های کلیدی:

شعر فارسی، عطار نیشابوری، لیلی و مجنون.

روی داده‌های عشق لیلی و مجنون در اصل برگرفته از متون عربی شامل دیوان مجنون لیلی^(۱)، الاغانی^(۲)، الشعر و الشعرا^(۳)، مصارع‌العشاق^(۴)، تزیین الاسواق^(۵) و... است که شاعران فارسی زبان نظیر نظامی گنجه‌ای، امیر خسرو دهلوی، عبدالرحمن جامی، مکتبی شیرازی، عبدی بیک شیرازی و... به سرایش این داستان عاشقانه کمر همّت بسته‌اند و در این کار گوی سبقت را از دیگران روده‌اند. در ادبیات فارسی علاوه بر هفتاد و سه مثنوی که عشق‌نامه‌ی لیلی و مجنون محسوب می‌شود^(۶)، برخی از شاعران نیز به طرّقی دیگر از این داستان بهره بردند. چه آنهایی که مضامینی از عشق لیلی و مجنون را نقل کرده، چه شاعرانی که با ابتکار و نوآوری حوادث داستان را تغییر داده، به ذکر حوادثی پرداخته‌اند که در هیچ یک از منابع عربی و فارسی داستان لیلی و مجنون خبری از آنها نیست. در این مقاله به عنوان نمونه، نوآوری‌های عطار نیشابوری در داستان لیلی و مجنون مطرح می‌شود. با دقت در آنچه عطار نقل می‌کند علاوه بر پی بردن به ذوق و قریحه و قدرت داستان‌پردازی عطار به همسویی فکری عطار با عشقی که بین لیلی و مجنون وجود داشته، پی می‌بریم. از آن جایی که حوادث این داستان عاشقانه شهره‌ی خاص و عام است. در این مقاله از ذکر حوادث اصلی داستان خودداری کرده، تنها به ذکر ابتکارات و نوآوری‌های عطار بسنده می‌کنیم.

۱- آواره شدن مجنون به خاطر عشق لیلی در اصل داستان وجود دارد. اما عطار جلوه‌ای نواز این آوارگی را در مصیبت‌نامه^(۷) نقل می‌کند و می‌گوید: وقتی مجنون از عشق لیلی آواره و سرگردان شده بود، کسی به لیلی خبر می‌آورد که مجنون در شهر می‌گردد و لیلی لیلی می‌گوید. لیلی خطاب به آن شخص می‌گوید:

گفت اگر در عشق باشد استوار
یک دمش با شهر گردیدن چه کار؟

مجنون سر به کوه و بیابان نهاد و به لیلی خبر آوردند. لیلی گفت:

گفت: لیلی هست او در عشق سست
نیست صحرا گشتن از عاشق درست

بار دیگر خبر آوردند که مجنون ضعیف و ناتوان شده، در میان خار و خاشاک می‌خوابد.

گفت لیلی او نیست در عشق زار
یک نفس با خواب عاشق را چه کار

بعد از مدتی خبر آوردند که مجنون یک لحظه خواب و آرامش ندارد و تمام وجودش لیلی

شده است، هیچ غذایی نمی خورد، از زبانش کلمه‌ای جز لیلی خارج نمی شود و حتی در نماز هم تشهد و سلامش نام لیلی است.

گفت اکنون عشقش آمد کارگر	این خبر گفتند با لیلی مگر
می نیامد عشق لیلی در خورش	تا که در گنجید چیز دیگرش
عشق من کلی به جای او نشست	چون کون برخواست او کلی ز دست

۲- در الهی نامه‌ی عطار^(۸) آمده است که دوستی از مجنون پرسید: لیلی را چه قدر دوست

داری؟

بدو گفتا به حق عرش و کرسی
 که گر من دوستش دارم، چه پرسى؟
 سپس وی به مجنون می گوید: پس این همه شعر گفتن و در میان خاک و خون بودن و آرام و
 قرار نداشتن چیست؟

جوابش داد کان بگذشت اکنون	که مجنون لیلی و لیلی است مجنون
دویی برخواست اکنون از میانه	همه لیلی است مجنون بر کرانه
چو شیر و می به هم پیوسته گردند	ز نقصان دو بودن رسته گردند

۳- عطار وقتی می خواهد فنای عاشق در مقابل معشوق را بازگو کند. داستانی نقل می کند که

شخصی از مجنون سؤال کرد که تو چرا از لیلی سخن می گویی؟

به خاک افتاد مجنون سرنگون سار	بدو گفتا بگو لیلی دگر بار
تو از من چند معنی جوی باشی	ترا این بس که لیلی گوی باشی
چو نام و نعمت لیلی باز گفתי	جهانی در جهانی راز گفתי

و سرانجام می گوید:

اگر گم بودن خود یاد داری	روا باشد که از وی یاد آری
ولی تا از خودی سedit پیش است	اگر یادش کنی آن یاد خویش است ^(۹)

عطار در بخشی دیگر از الهی نامه^(۱۰) داستانی نقل می کند که پیامی شبیه داستان قبلی

دارد. موضوع از این قرار است که روزی مجنون با حالتی از خود بی خود در کنار رباطی بود که بر بالای دیوارش لیلی نشسته بود. شخصی از آن جا گذشت. با خود گفت: اگر چه عمری تلاش و

کوشش کردم اما بالاخره لیلی و مجنون را در کنار هم دیدم.

چو مجنون این سخن زان مرد بشنید
ازو حال دل پر درد پرسید
بزد این نعره و گفت این خطا نیست
که لیلی یک دم از مجنون جدا نیست
میان ما و او پیش از دو عالم
اساس اتحاد افتاد محکم
۴- در مصیبت‌نامه^(۱۱) نقل شده است که از مجنون پرسیدند چه کلمه‌ای را بیشتر دوست

داری؟

گفت من «لا» دوست‌تر دارم مدام
تا که جان دارم مرا «لا» می‌تمام
در باره‌ی علت این امر می‌گوید:

گفت وقتی کردم از لیلی سؤال
کای رخت خورشید را داده زوال
دوستم داری چنین گفتا که «لا»
می‌کشم بر پستی آن «لا» به «لا»
از زبانش تا که «لا» بشنودم
از دل و جان عاشق «لا» گشته‌ام
۵- داستان بوسیدن در و دیوار کوی لیلی از جمله داستان‌هایی است که در مصیبت‌نامه^(۱۲) به
آن اشاره شده است. این در حالی است که نظیر چنین داستانی در آثار دیگر نیامده است.
عطار نقل می‌کند که مجنون هر وقت به کوی لیلی می‌رسید:

هر چه را در کوی لیلی دید او
بوسه‌اش می‌داد و می‌بوسید او
گه در و دیوار در بر می‌گرفت
گاه راه از پای تا سر می‌گرفت
نعره می‌زد در میان کوی خوش
خاک می‌افشاند از هر سوی خوش
در این باره از مجنون سؤال می‌کنند. جواب می‌دهد:

کرد مجنون یاد سوگندی عظیم
گفت تا در کوی او گشتم مقیم
من ندیدم در میان کوی او
بر در و دیوار آلا روی او
بوسه گر بر در زخم لیلی بود
خاک اگر بر سر کنم لیلی بود
چون همه لیلی بود در کوی او
کوی لیلی نبودم جز روی او

۶- در الهی‌نامه‌ی^(۱۳) عطار آمده است که: روزی لیلی از مجنون می‌پرسد، از مال دنیا چه

داری؟

زبان بگشاد مجنون گفت ای ماه نه آبم ماند در عشق تو نه چاه
 ندارم در جگر آبی که باشد نه در دیده شی خوابی که باشد
 چو عشقت کرد نقد عقل غارت کون جانی است و از تو یک اشارت
 لیلی می‌گوید: آن چه گفتمی، کسی به چیزی نمی‌خرد. مجنون سوزنی را که با آن خار پاهای
 خود را درمی‌آورد به لیلی داد و گفت: غیر از این چیزی از مال دنیا ندارم.

چنین گفت آن زمان لیلی به مجنون که این می‌جستم از تو تا به اکنون
 اگر در عشق صادق بوده‌ای تو بدین سوزن چه لایق بوده‌ای تو؟
 اگر در جستن چون من نگاری رود در پایت ای شوریده خاری
 به سوزن آن برون کردن روا نیست وگر بیرون کنی شرط وفا نیست
 چو در پای تو خار از بهر ما شد گلی می‌دان که با تو در قبا شد
 کمی تو از درخت گل درین کار که سالی بر امید گل کشد خار
 ز لیلی خار در پایت شکسته به از صد گل ز غیر دسته دسته
 ۷- می‌گویند هر گاه مجنون خیمه‌گاه لیلی را می‌دید، رنگ صورتش زرد می‌شد. عطار در
 الهی‌نامه^(۱۴) به نقل این واقعه می‌پردازد که یکی از دوستان مجنون به او گفت:

نه تو بیمی ز شیر بیشه داری نه هرگز از پلنگ اندیشه داری
 به صحرا و میان کوه گردی نترسی از همه عالم به مردی
 چو آید درگه لیلی پدیدار شوی زرد و بلرزی چون سیدار
 چنین گفت آن گهی مجنون پر غم که آن کس کاو نترسد از دو عالم
 بین بازوی شیر عشق چند است که چون موریش در پای افکنده است
 هر آن قیوت که نقد هر نهاد است به پیش زور دست عشق باد است
 ۸- عطار هنگامی که می‌خواهد نهایت دلدادگی عاشق به معشوق را به تصویر کشد، نقل
 می‌کند که روزی فردی از مجنون جهت قبله را پرسید.

گفت اگر هستی کلوخی بی‌خبر اینکت کعبه است در سنگی نگر
 کعبه‌ی عشاق مولی آمده است آن مجنون روی لیلی آمده است

چون تو نه اینی نه آن هستی کلوخ
 قبله‌ات از سنگست ای بی‌شرم شوخ
 در حرم گاهی که قرب جان بود
 صد هزاران کعبه سرگردان بود^(۱۵)

۹- بر خلاف آنچه در منظومه‌های لیلی و مجنون آمده است و همگی از خواستگاری مجنون از لیلی بسیار سخن گفته‌اند. عطار داستانی نقل می‌کند که مضمون آن به خواستگاری نرفتن مجنون است. وقتی علت را می‌پرسند. می‌گوید:

یاد خوشتر گفتم از لیلی مرا
 سرکشی او را و واویلی مرا
 مغز عشق عاشقان یادی بود
 هر چه بگذشتی ازین بادی بود
 من نیم زان عاشق شهوت پرست
 تا کنم خالی ز یاد دوست دست
 تا که باشد یاد غیری در حساب
 ذکر مولی باشد از تو در حجاب
 چون همه یاد تو از مولی بود
 هم‌چو مجنونت همه لیلی بود^(۱۶)

۱۰- حکایات مربوط به زشتی چهره‌ی لیلی در اکثر آثار شعرا یافت می‌شود و هر کدام برداشتی خاص از این موضوع کرده‌اند از جمله مولوی^(۱۷) بیداری در عشق و بی‌توجهی به خود را از لوازم عشق می‌داند، وحشی بافقی^(۱۸) با برداشتی دیگر نگرش و نگاه عاشق را اصل می‌داند. امیرحسین غوری^(۱۹) نیز در برداشتی شبیه نظر وحشی بافقی دارد. اما عطار در مصیبت‌نامه دو حکایت پیرامون زشتی جمال لیلی نقل می‌کند. و می‌گوید: هارون خواستار آن شد که لیلی را ببیند و علت این همه عشق و دل‌باختگی مجنون را درک کند.

خواند لیلی را و چون کردش نگاه
 سهیل آمد روی او در چشم شاه
 خواند مجنون را و گفت ای بی‌خبر
 نیست لیلی را جمالی بیش‌تر
 تو چنین مست جمال او شدی
 وز جنونی در جوال او شدی
 ترک او گیر و مدارش نیز دوست
 زان که بر هر نیم ترکی صد چو اوست
 و مجنون پاسخ می‌دهد:

تا نیاید عشق مجنونی پدید
 کی شود لیلی به خاتونی پدید
 گر به چشم من بینی روی او
 تو نیاسایی ز خاک کوی او
 زشت بادا روی لیلی در جهان
 تا بماند خویش اندر نهان

زشت اگر ننماید او ای پادشاه پس شود خلق جهان مجنون راه (۲۰)
این برداشت متفاوت با نگرش شاعران دیگر است. عطار در بخشی دیگر از مصیبت‌نامه نقل می‌کند که: روزی پادشاهی مجنون را نزد خود فرا خواند و گفت: با این همه زیبارویانی که از لیلی زیباترند، تو چرا عاشق لیلی شده‌ای. بعد تعدادی از زیبارویان را حاضر می‌کند و به مجنون می‌گوید به آنها نگاه کن تا عشق لیلی از سرت بیرون شود و مشکلات حل شود. مجنون می‌گوید:

گفت شاه‌ا عاشق لیلی سر فراز	در میان جانم استاده‌ست باز
پس گرفته برهنه تیغی به دست	می‌خورد سوگند کای مغرور مست
گر به غیر ما کنی یک دم نظر	خون جان خود بریزی بی‌خبر (۲۱)

نکته‌ی قابل تأمل این است که در تمامی لیلی و مجنون‌ها لیلی مظهر زیبایی و تناسب اندام معرفی شده است و این دیگران هستند که بدون توجه به منابع عربی داستان و تنها از روی حدس و گمان و شاید جهت نشان دادن ارزش معنوی عشق مجنون، چهره‌ی لیلی را زیبا تصور نمی‌کنند. نظامی زیبایی جمال لیلی را این گونه توصیف می‌کند:

آراسته لعبتی چو ماهی	چون سرو سهی نظاره گاهی
شوخی که به غمزه‌ای کمیته	سفتی نه یکی هزار سفته
آهو چشمی که هر زمانی	کُشتی به کرشمه‌ای جهانی
ماه عربی به رخ نمودن	ترک عجمی به دل ربودن
زلفش چو شبی رخسار چو باغی	یا مشعله‌ای به چنگ زاغی (۲۲)

عبدالرحمن جامی نیز از زیبایی لیلی دم می‌زند:

در حله‌ی ناز دید سروی	چون کبک دری روان تذوری
رویی ز حساب وصف بیرون	گلگونه نکرده لیک گلگون
جبهه چو کشیده لوح سیمی	نسی‌نی ز مه تمام نیمی
ابروش کمان عنبرین نوز	مژگانش ز مشک نیز دل دوز
آهو چشمی که گویی آهو	چشمش به نظاره دوخت در رو (۲۳)

۱۱- عطار در مصیبت‌نامه (۲۴) داستانی نقل می‌کند که در یک روز سرد مجنون در بیابان در

کنار آتشی نشسته بود که:

از بر لیلی یکی آمد فراز	گفت ای از یار خود افتاده باز
چه خبر داری ز لیلی باز گوی	من نیم بیگانه با من راز گوی
گفت این دارم خبر کان سیم‌بر	هست از جان کندن من بی‌خبر
این بگفت و دست در اخگر گرفت	تا که اخگر جمله خاکستر گرفت

۱۲- در الهی‌نامه^(۲۵) حکایتی نقل شده است که شخصی از سن مجنون سؤال کرد. مجنون

گفت:

جوابش داد آن شوریده احوال	که سن من هزار است و چهل سال
بدو گفتا چه می‌گویی تو غافل	مگر دیوانه‌تر گشتی تو جاهل
پس او گفتا هزار آن وقت بوده است	که لیلی یک نفس رویم نموده است
چهل عمر من است و آن زیان است	ولی عمر هزار آن یک زمان است
چو این چل سال من با خویش بودم	ز نقد عمر خویش درویش بودم
ولی آن یک زمان سالی هزار است	که با لیلی مرا خود بی‌شمار است

۱۳- گاهی اوقات دیوانگی و یا خود را دیوانه نشان دادن می‌تواند راهی برای رسیدن به مقصودی باشد که در حالت عقل و شعور نمی‌توان به آن رسید. در این مورد عطار در مصیبت‌نامه داستانی نقل می‌کند که:

گفت با مجنون شبی لیلی به راز	کای به عشق من ز عقل افتاده باز
تا توانی با خرد بیگانه باش	عقل را غارت کن و دیوانه باش
زانک گر تو عاقل آیی سوی من	زخم بسیاری خوری در کوی من
لیک اگر دیوانه آیی در شمار	هیچ کس را با تو نبود هیچ کار ^(۲۶)

۱۴- عطار در الهی‌نامه^(۲۷) از قول مجنون نقل می‌کند که وی گفت: تنها یک نفر در باره‌ی

لیلی حرف درستی زد و بر خلاف دیگران که مراسم‌رزش می‌کردند، در عشق لیلی محق دانست:

زنی پیش من آمد گفت یک روز	کنارم پر ز خون بر سینه پر سوز
مرا گفتا ز بهر چه چنینی	که غرق خون به خاکستر نشینی

بدو گفتم چو لیلی را بدیدم	بدادم عقل و رسوایی خریدم
ز عشق روی لیلیم چنین من	که از عشقش نه دل دارم نه دین من
مرا زن گفت ای شوریده مجنون	من از نزدیک لیلی آیم اکنون
اگر آن است نیکویی که او راست	نخواهد گشت هرگز کار تو راست
بتر زین بایدت بود این چه باشد	بباید مرد دل غمگین چه باشد

۱۵- در لیلی و مجنون^(۲۸) جامی داستانی نقل شده است که مجنون به کمک چوپان قبیله‌ی لیلی و با پوشیدن پوست گوسفند به دیدار لیلی رفت. این موضوع با برداشتی خاص در منطق الطیر^(۲۹) عطار آمده است. عطار نقل می‌کند: که قبیله‌ی لیلی، مجنون را به قبیله راه نمی‌دادند، مجنون از چوپانی که در آن صحرا بود پوستی گرفت و بر سر کشید و...

آن شبان را گفت بهر کردگار	در میان گوسفندانم گذار
سوی لیلی ران رمه من در میان	تا بیایم بوی لیلی یک زمان
تا نهبان از دوست زیر پوست من	بهره گیرم ساعتی از دوست من
عافیت مجنون چو زیر پوست شد	در رمه پنهان به کوی دوست شد

مجنون با دیدن جمال لیلی، حالش دگرگون می‌شود و چوپان او را به صحرا برده، آرامش می‌کند. پس از مدتی، شخصی مجنون را در حالی می‌بیند که پوششی بر تن ندارد. از او می‌پرسید چه لباسی دوست داری تا برایت آماده کنم؟ می‌گوید:

گفت هر جامه سزای دوست نیست	هیچ جامه بهترم از پوست نیست
پوستی خواهم از آن گوسفند	چشم بد را نیز می‌سوزم سپند
اطلس و اکسون مجنون پوست است	پوست خواهد هر که لیلی دوست است
برده‌ام در پوست بوی دوست من	کی ستانم جامه‌ای جز پوست من

۱۶- حکایتی عجیب در الهی‌نامه آمده است که مجنون خود را به خری پیر تشبیه می‌کند:

یکی پرسید از مجنون که چونی	که بس بیچاره‌ای و بس زبونی
چنین گفت او که من هستم خری پیر	بدن سوراخ از بار گلوگیر
تسنگ گر چه نزار و ناتوان است	همه روزی همه بارش گران است

و گر آسایشی را بعد صد غم
هزاران خرمگس آیند گزنده
که گویم کاش این بیچاره هرگز
ندیدی از چنین آسایشی عز^(۳۰)

۱۷- تلاش مجنون برای یافتن لیلی، در منطق الطیر^(۳۱) عطار به گونه‌ای خاص بیان

می‌شود.

دید مجنون را عزیزی دردناک
گفت ای مجنون چه می‌جویی چنین
گفت لیلی را کجا یابی ز خاک
گفت من می‌جویمش هر جا که هست
کاو میان ره گذر می‌بیخت خاک
گفت لیلی را همی جویم یقین
کی بود در خاک شارع در پاک
بو که جایی یک دمش آرم به دست

۱۸- وفات لیلی و عکس‌العمل مجنون در برابر این حادثه‌ی تلخ در شعر شاعران زیادی تأثیر گذاشته است. عطار در الهی‌نامه و مصیبت‌نامه به نحوی دیگر به این حادثه می‌نگرد. در الهی‌نامه آمده است که:

رفیقی گفتم با مجنون گمراه
چنین گفتم او که ای شوریده دین تو
چنین گفتم او چو من بهره از این ماه
در مصیبت‌نامه نقل شده است که پس از آگاهی مجنون از مرگ لیلی در پاسخ دوستی که می‌خواهد قبر لیلی را به او نشان دهد می‌گوید:

گفت حاجت نیست این با من بگوی
این بگفت و راه گورستان گرفت
خاک می‌بویید و در ره می‌شتافت
ماتم آن ماه را تاوان بداد
زان که من آن خاک بشناسم به بوی
نعره زن شد شیوه‌ی مستان گرفت
تا که گور لیلی آخر باز یافت
ساعتی بی‌خود شد آخر جان بداد
در بر او دفن کردندش به خاک^(۳۳)

در مورد شالوده عشق لیلی و مجنون، برخی این عشق را از نوع عشق عذری^(۳۴) می‌دانند که هدف عاشق وصال معشوق نیست و گروهی نیز آن را عشقی مجازی دانسته که به خاطر مخالفت

پدر لیلی به وصال نینجامیده است برخی از شاعران نیز رنگی عرفانی به این عشق بخشیده، معتقدند که:

هان تا نبری گمان که مجنون
در اول اگر چه داشت میلی
بر حسن مجاز بود مفتون
مستیش ز باده بود نه از جام
با جرعه کشی ز جام لیلی
از جام رهیده شد سرانجام (۳۵)

عطار نیشابوری نگرشی شبیه عبدالرحمن جامی دارد و او نیز عشق این دو را ورای عشق مجازی تصور می‌کند حکایاتی که در این مقاله از عطار نیشابوری نقل شده است تا حدودی این فکر و نظر را تأیید می‌کند. اتحاد عاشق و معشوق، در همه جا بودن معشوق، کنار گذاشتن خود جهت رسیدن به معشوق و... می‌تواند مؤید این نظر باشد، هر چند اثبات این مدعی نیازمند مجالی دیگر است.

پانویسها

- ۱- قیس بن ملوح، دیوان مجنون لیلی، شرح زکی درویش، دار صادر، بیروت، ۱۹۹۴.
- ۲- اصفهانی، ابوالفرج، الاغانی، ترجمه‌ی مشایخ فریدنی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۳- ابن‌قتیبه، الشعر و الشعراء، تحقیق احمد محمد شاکر، دار المعارف مصر، قاهره، ۱۹۶۷.
- ۴- سراج قاری، احمد بن حسین، مصارع‌العشاق، دار صادر، بیروت، ۱۹۵۸.
- ۵- انطاکی، داوود، تزیین الاسواق به تفضیل‌العساق، چاپ مصر، قاهره، ۱۲۹۱.
- ۶- سرتودیان، مهدی، سابقه‌ی داستان لیلی و مجنون و مقایسه‌ی لیلی و مجنون نظامی و جامی، پایان‌نامه‌ی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۳، ص ۲۸۹.
- ۷- عطار نیشابوری، فریدالدین، مصیبت‌نامه، تصحیح نورانی وصال، زوآر، تهران، ۱۳۶۵، ص ۶۹ و ۷۰.
- ۸- الهی‌نامه، تصحیح فؤاد روحانی، زوآر، تهران، ۱۳۵۱، ص ۲۵۸.
- ۹- مأخذ قبلی، ص ۶۹.
- ۱۰- مأخذ قبلی، ص ۲۵۸.
- ۱۱- عطار نیشابوری، فریدالدین، مصیبت‌نامه، ص ۲۵۲.
- ۱۲- مأخذ قبلی، ص ۱۳۵.
- ۱۳- عطار نیشابوری، فریدالدین، الهی‌نامه، ص ۲۳۵ و ۲۳۶.
- ۱۴- مأخذ قبلی، ص ۸۷.

- ۱۵- عطار نیشابوری، فریدالدین، مصیبت‌نامه، ص ۱۳۵.
- ۱۶- مأخذ قبلی، ص ۶۹.
- ۱۷- مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسن، انتشارات پژوهش، تهران، ۱۳۷۱، دفتر اول ادبیات ۴۰۷ تا ۴۱۰.
- ۱۸- وحشی بافقی، فرهاد و شیرین، گزیده اشعار، به کوشش احمد رنجبر، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲، ص ۱۴.
- ۱۹- غوری هروی، امیرحسین، نزهة الارواح، تصحیح نجیب مایل هروی، ص ۹۰ و ۹۱.
- ۲۰- عطار نیشابوری، فریدالدین، مصیبت‌نامه، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.
- ۲۱- مأخذ قبلی، ص ۲۷۹ و ۲۸۰.
- ۲۲- نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف، لیلی و مجنون، تصحیح بهروز ثروتیان، توس، تهران، ۱۳۶۳، ص ۸۶.
- ۲۳- جامی، عبدالرحمن، هفت اورنگ، تصحیح آقا مرتضی مدرس گیلانی، ج ۲، سعدی، تهران ۱۳۶۶، ص ۱۶۹.
- ۲۴- عطار نیشابوری، فریدالدین، مصیبت‌نامه، ص ۲۹۱.
- ۲۵- ...، الهی‌نامه، ص ۱۵۷ و ۱۵۸.
- ۲۶- ...، مصیبت‌نامه، ص ۲۴۹.
- ۲۷- ...، الهی‌نامه، ص ۱۸۲.
- ۲۸- جامی، عبدالرحمن، هفت اورنگ، ص ۱۸۸.
- ۲۹- عطار نیشابوری، فریدالدین، منطق الطیر، تصحیح سید صادق گوهرین، انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۶، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۸۸ و ۱۸۹.
- ۳۰- ...، الهی‌نامه، ص ۲۳۹ و ۲۴۰.
- ۳۱- ...، منطق الطیر، ص ۱۸۳.
- ۳۲- ...، الهی‌نامه، ص ۱۰۹.
- ۳۳- ...، مصیبت‌نامه، ص ۲۷۲.
- ۳۴- ستودیان، مهدی، عشق عذری و شعر عذری، مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره ۱۴۴، بهار ۱۳۸۳، ص ۱۱۴.
- ۳۵- جامی، عبدالرحمن، همان کتاب، ص ۸۹۶.